

کتاب دانیال - شماره هشتاد

پایان و آغاز مکاشفه‌ها: آخرین مکاشفه در بیداری الن وایت در سال ۱۸۸۴ و اهمیت آن

Jeff Pippenger

2024-02-13

در سال ۱۸۸۴، الن وایت آخرین رؤیای با چشمان باز خود را داشت. این رؤیا در پورتلند اورگن به او داده شد. نخستین رؤیای با چشمان باز او در سال ۱۸۴۴، در پورتلند مین به او داده شد. عیسی همواره پایان چیزی را با آغاز همان چیز به تصویر می‌کشد.

نه چندان پس از سپری شدن آن زمان، در سال ۱۸۴۴، نخستین مکاشفه به من عطا شد. من به دیدار خانم هینز در پورتلند رفته بودم؛ خواهری عزیز در مسیح که دلش با دل من گره خورده بود. ما پنج نفر، که همه زن بودیم، آرام در برابر مذبح خانوادگی زانو زده بودیم. هنگام دعا، قدرت خدا بر من نازل شد، چنان‌که هرگز پیش از آن احساسش نکرده بودم.

به نظر می‌رسید با نور احاطه شده‌ام و از زمین هرچه بالاتر و بالاتر می‌روم. برگشتم تا در جهان به دنبال قوم ظهور بگردم، اما آن‌ها را نیافتم که صدایی به من گفت: «دوباره بنگر و کمی بالاتر را نگاه کن.» با این سخن، چشمانم را بالا گرفتم و راهی راست و تنگ دیدم که بر فراز جهان افراشته شده بود. بر این راه، قوم ظهور به سوی شهری که در دوردست، در انتهای راه، قرار داشت در حرکت بودند. در آغاز راه، پشت سرشان نوری درخشان برافراشته بود که فرشته‌ای به من گفت همان «فریاد نیمه‌شب» است. [متی ۲۵:۶ را ببینید.] این نور در تمام طول راه می‌درخشید و برای قدم‌هایشان نور می‌داد تا نلغزند.

اگر چشم‌های خود را بر عیسی که درست پیشاپیششان بود و آنان را به سوی شهر رهبری می‌کرد دوخته نگاه می‌داشتند، در امان بودند. اما دیری نگذشت که برخی خسته شدند و گفتند شهر بسیار دور است و آنان انتظار داشتند پیش از این وارد آن شده باشند. آنگاه عیسی با بلند کردن بازوی راست پرچالش آنان را دلگرم می‌کرد، و از بازوی او نوری برمی‌خاست که بر فراز گروه ظهور موج می‌زد، و آنان فریاد می‌زدند: «هللویا!» دیگران با شتاب‌زدگی نور پشت سرشان را انکار کردند و گفتند این خدا نبود که آنان را تا اینجا رهبری کرده بود. نور پشت سرشان خاموش شد و پاهایشان را در تاریکی مطلق رها کرد، و آنان لغزیدند و نشانه و عیسی را از نظر دادند و از راه به پایین، به درون دنیای تاریک و شریب زیر پا، سقوط کردند. تجربه و تعالیم مسیحی الن جی. وایت، ۵۷.

در زندگی‌نامه شش‌جلدی الن وایت که به قلم نوه‌اش آرتور ال. وایت نوشته شده، او سخنی را که جان لافبورو در اجلاس کنفرانس عمومی سال ۱۸۹۳ بیان کرد، ثبت کرده است.

لافبورو، هنگام ایراد سخنرانی‌ای در نشست کنفرانس عمومی نه سال بعد، اظهار داشت: «من حدود پنجاه بار خواهر وایت را در رؤیا دیده‌ام. اولین بار حدود چهار سال پیش بود... آخرین رؤیای آشکار او در سال ۱۸۸۴، در اردوگاه پورتلند، اورگن بود.» زندگی‌نامه الن وایت، جلد ۳، صفحه ۲۵۶.

او پس از سال ۱۸۸۴ نیز همچنان خواب‌ها و مکاشفاتی را تجربه می‌کرد، اما مکاشفاتی که به صورت علنی رخ می‌دادند دقیقاً چهار سال پس از آغازشان پایان یافتند، و هم نخستین و هم آخرین مکاشفه علنی در شهرهایی به نام پورتلند رخ داد. نخستین شهر در ساحل شرقی ایالات متحده بود و آخرین شهر در ساحل غربی. برخی شاید استدلال کنند که این واقعیت چیزی بیش از یک تصادف نیست، و برخی دیگر ممکن است بگویند که هدف از مکاشفات علنی برآورده شده بود، پس خداوند پس از چهار سال به آنها پایان داد.

علت واقعی، نافرمانی و شورش روزافزون در برابر عطیه نبوت است که به جنبش میلری اعطا شده بود.

پس از آنکه به اوکلند آمدم، احساس وضعیت امور در بتل کریک چون باری بر دوشم سنگینی می کرد، و من ناتوان بودم و قدرتی برای یاری شما نداشتم. می دانستم که خمیرمایه بی ایمانی در کار است. آنان که دستورات صریح کلام خدا را نادیده می گرفتند، گواهی هایی را نیز که ایشان را برمی انگیزت تا به آن کلام اعتنا کنند نادیده می گرفتند. زمستان گذشته، هنگامی که به هیلدزبرگ رفته بودم، بسیار در دعا بودم و بار اضطراب و اندوه بر دلم سنگینی می کرد. اما خداوند در یکی از اوقات دعا تاریکی را پس راند و نوری عظیم اتاق را پر کرد. فرشته ای از جانب خدا کنارم بود، و چنان می نمود که در بتل کریک هستم. در شوراها ی شما حاضر بودم؛ سخنانی را که بر زبان می آمد شنیدم؛ چیزهایی دیدم و شنیدم که، اگر خدا بخواهد، آرزو دارم تا ابد از خاطر محو شود. جانم چنان مجروح شد که نمی دانستم چه کنم یا چه بگویم. برخی چیزها را نمی توانم ذکر کنم. به من دستور داده شد که کسی را از این موضوع آگاه نسازم، زیرا هنوز امور بسیاری قرار بود آشکار شود.

به من گفته شد نوری را که به من داده شده بود گردآوری کنم و پرتوهای آن را بر قوم خدا بتابانم. من این کار را با نوشتن مقاله هایی در روزنامه ها انجام داده ام. ماه ها تقریباً هر صبح ساعت سه از خواب برمی خاستم و نکات گوناگونی را که پس از آنکه دو شهادت اخیر در بتل کریک به من داده شد نوشته شده بود گرد می آوردم. این مطالب را می نوشتم و شتابان برای شما می فرستادم؛ اما در مراقبت درست از خود کوتاهی کرده بودم و نتیجه این شد که زیر بار از پا افتادم؛ نوشته هایم همه به پایان نرسیده بودند تا در کنفرانس عمومی به دست شما برسند.

باز هم، در حال دعا بودم که خداوند خود را آشکار کرد. یک بار دیگر در بتل کریک بودم. در خانه های بسیاری بودم و سخنانتان را بر سر میزهایتان شنیدم. جزئیات را اکنون اجازه ندارم بازگو کنم. امیدوارم هرگز از من خواسته نشود آن ها را ذکر کنم. همچنین چندین خواب بسیار چشمگیر دیدم.

"کدام صدا را صدای خدا خواهید دانست؟ خداوند چه قدرتی برای اصلاح خطاهای شما و نشان دادن مسیرتان آن گونه که هست در اختیار دارد؟ او چه قدرتی برای کار در کلیسا دارد؟ اگر تا وقتی که هر سایه ای از عدم قطعیت و هر امکان تردید برطرف شود، از ایمان آوردن سر باز زنید، هرگز ایمان نخواهید آورد. آن تردیدی که دانش کامل می طلبد هرگز در برابر ایمان تسلیم نمی شود. ایمان بر شواهد استوار است، نه بر اثبات. خداوند از ما می خواهد که مطیع ندای وظیفه باشیم، وقتی که صداهای دیگری در اطرافمان ما را به پیمودن مسیری مخالف وامی دارند. این از ما توجهی جدی می طلبد تا صدایی را که از جانب خدا سخن می گوید تشخیص دهیم. باید در برابر گرایش ها مقاومت کنیم و بر آن ها چیره شویم، و بی چانه زنی و سازش، از ندای وجدان اطاعت کنیم؛ مبادا الهاماتش خاموش شود و اراده و هوس حکم فرما گردد. کلام خداوند به همه کسانی می رسد که با تصمیم بر نشنیدن و اطاعت نکردن، در برابر روح او مقاومت نکرده اند. این صدا در هشدارها، در اندرزها، در توبیخ شنیده می شود. این پیام نور خداوند برای قوم اوست. اگر در انتظار ندای بلندتر یا فرصت های بهتر بمانیم، ممکن است نور بازپس گرفته شود و ما در تاریکی رها شویم." شهادت، جلد ۵، ۶۸.

خواهر وایت تصریح کرده بود که اگر سرکشی ادامه دار علیه خدمت او به عنوان نبیّه بروز یابد، ممکن است «نور پس گرفته شود» و ادونتیسیم لائودکیایی «در تاریکی رها» گردد. در سال ۱۹۱۵، نور پس گرفته شد. خدا قادر بود و هست که هر زمان بخواهد نبی یا نبیّه ای را برانگیزد. او ایشع را برای جانشینی ایلیا برانگیخت، اما پس از ۱۹۱۵ هیچ نبی زنده ای برانگیخته نشد، زیرا خداوند «نور را پس گرفته بود».

در مورد خواب‌ها و مکاشفاتِ خواهر وایت، سه دوره وجود داشت. دوره نخست، به مدت چهار سال، دوره‌ای بود که مکاشفات به‌طور علنی رخ می‌دادند، با مقاصدی مرتبط با تثبیت آن موهبت در ذهن کسانی که هنگام وقوع مکاشفات حاضر بودند. سپس از ۱۸۸۴ تا زمان مرگ او در ۱۹۱۵، خواب‌ها و مکاشفاتی عطا می‌شد که همچنان برای بنای قوم خدا بودند، اما به‌صورت خصوصی داده می‌شدند. دوره سوم در ۱۹۱۵ آغاز شد و شواهدی فراهم آورد مبنی بر اینکه ادونتیسیم لاودیکیه‌ای در تاریکی ارتداد بود.

اسرائیل باستان بازتابی از اسرائیل امروز است، و در دوره عصیان کامل که در عیسی و دو پسرش، حفنی و فینحاس، نمود یافت، «هیچ مکاشفه آشکاری» وجود نداشت. علت آن، نافرمانی و عصیان شدید آنان بود. خدا تغییر نمی‌کند.

قرار بود هشدار دیگری به خاندان عیسی داده شود. خدا نمی‌توانست با کاهن اعظم و پسرانش ارتباط برقرار کند؛ زیرا گناهانشان همچون ابری غلیظ حضور روح‌القدس او را از آنان بازداشته بود. اما در میان شرارت، کودک سموئیل نسبت به آسمان وفادار ماند، و پیام محکومیت برای خاندان عیسی، به‌منزله مأموریت سموئیل به‌عنوان نبی خدای متعال بود.

«در آن روزها کلام خداوند نادر بود؛ مکاشفه‌ای آشکار نبود. و چنین شد که در همان هنگام، چون عیسی در جای خود آرمیده بود و چشمانش کم‌سو می‌شد، چندان که دیگر نمی‌توانست ببیند؛ و پیش از آنکه چراغ خدا در خانه خداوند، همان‌جا که تابوت خدا بود، خاموش شود، و سموئیل نیز برای خوابیدن دراز کشیده بود؛ که خداوند سموئیل را فراخواند.» کودک گمان برد که آن صدا از عیسی است، پس شتابان به کنار بستر کاهن رفت و گفت: «اینک منم؛ زیرا مرا خواندی.» پاسخ این بود: «پسر، من تو را نخواندم؛ باز برو و بخواب.» سه بار سموئیل خوانده شد و سه بار نیز به همان گونه پاسخ داد. آنگاه عیسی یقین کرد که آن ندای اسرارآمیز، صدای خداست. خداوند از کنار خادم برگزیده خویش، آن مرد سپیدموی، گذشت تا با کودکی سخن بگوید. و این خود، توبیخی تلخ اما به‌حق برای عیسی و خاندانش بود. پدران و پیامبران، ۵۸۱.

در ارتداد خاندان عیسی، هیچ رؤیای آشکاری نبود، زیرا کلام خداوند در آن روزها «گران‌بها» بود. واژه عبری‌ای که به «گران‌بها» ترجمه شده، به معنای «نادر» است. از 1844 تا 1884، «رؤیاهای آشکار» وجود داشت که به ادونتیسیم لائودکیایی داده می‌شد. این امر نخست در تاریخ جنبش میلری فیلادلفیایی برقرار شد، و در 1856 روشن شد که آن جنبش فیلادلفیایی به جنبش لائودکیایی گذار کرده است، اما «رؤیاهای آشکار» ادامه یافت، زیرا خدا بردبار و رحیم است.

سپس در سال ۱۸۶۳، شورش علیه حقایق بنیادین آغاز شد، اما "رؤیاهای آشکار" تا سال ۱۸۸۴ ادامه یافت. سپس تغییری رخ داد. در باب هشتم حزقیال، چهار رجاسات به‌گونه‌ای تصویر شده‌اند که ماهیتی تصاعدی دارند. سال ۱۸۸۴ نمایانگر نزدیک شدن به پایان نسل نخست و آغاز نسل دوم است. تاریخ ادونتیسیت ثبت کرده است که در سال ۱۸۸۱ و سپس دوباره در ۱۸۸۲، دو اوج‌گیری مهم در شورش رخ داد.

در سال ۱۸۸۱، رئیس کنفرانس عمومی (Butler) Butler مجموعه‌ای از مقالات را در ریویو اند هرالده نوشت و منتشر کرد که در آن‌ها استدلال می‌کرد برخی بخش‌های کتاب مقدس از بخش‌های دیگر الهام‌شده‌ترند، و در پایان مقالاتش در واقع برخی بخش‌های کتاب مقدس را که الهام‌شده نبودند مشخص کرد. پس از آن، در سال ۱۸۸۲، اوریا اسمیت، یکی از رهبران کار نشر، و در آن زمان همچنین رهبر کار آموزشی، شروع کرد به تعلیم اینکه وقتی به خواهر وایت پیشگویی‌های آینده یا تاریخ مقدس گذشته نشان داده می‌شد، سخنان او الهام‌شده بود؛ اما استدلال می‌کرد وقتی او کاستی‌های شخصی اعضای کلیسا را مشخص می‌کرد، این صرفاً نظر انسانی او بود.

در سال ۱۸۸۱، حمله‌ای آشکار علیه مرجعیت کتاب مقدس به ترجمه کینگ جیمز، توسط شیطان و از طریق رئیس کلیسا به راه افتاد؛ و سپس در سال بعد، رهبر کارهای آموزشی و انتشاراتی حمله‌ای مشابه بر مرجعیت روح نبوت به راه انداخت. از سال ۱۸۸۴، شهادت‌ها حاکی از آن است که در آن روزها هیچ مکاشفه علنی‌ای وجود نداشت. از ۱۸۶۳ تا ۱۸۸۱، شورش چنان شدت یافته بود که کتاب مقدس و روح نبوت را نیز در بر می‌گرفت و دیگر صرفاً نمایانگر رد بنیادها نبود.

چهار مورد از رجاسات که در باب هشتم حزقیال بیان شده‌اند، به دست مشایخ انجام می‌گیرند که نمایانگر رهبری اورشلیم‌اند؛ رهبری‌ای که در سال ۱۸۶۳ به عنوان یک نهاد کلیسایی قانونی با نام ادونتیسیم لاودیکیه‌ای آغاز شد. در همان زمان مقاله‌ای در نشریه Review and Herald منتشر شد که برخی تاریخ‌نگاران نویسندگی آن را به جیمز وایت نسبت می‌دهند، هرچند مستندات مقاله در واقع بیشتر به اوریا اسمیت به عنوان نویسنده واقعی اشاره دارد. با این وجود، لعنت مربوط به بازسازی اریحا به روشنی توسط جیمز وایت تحقق یافت، و اوریا اسمیت کسی بود که نمودار جعلی ۱۸۶۳ را پدید آورد. در سال ۱۸۸۱، رئیس کنفرانس عمومی مقاله‌هایی را در Review and Herald درج می‌کرد که علیه مرجعیت کامل کتاب مقدس استدلال می‌نمود، و سپس در سال بعد، اوریا اسمیت حمله‌ای علیه مرجعیت روح نبوت آغاز کرد.

مشایخی که قرار بود حافظان باشند، پیشگام حمله‌ای آشکار بودند که با حمله به حقایق بنیادینی آغاز شد که در خواب میلر نشان داده شده و بر دو لوح حقوق به تصویر کشیده شده بود. از آنجا آنان شروع کردند به حمله به دو شاهد کتاب مقدس و روح نبوت. در همان زمان (اوایل دهه ۱۸۸۰)، رهبر کار سلامت، جان اچ. کلاگ، شروع به معرفی روح‌گرایی همه‌خدایی به رهبری کلیسا کرد. در سال ۱۸۸۱، جیمز وایت به خاک سپرده شد و خواهر وایت در میانه‌ی شورشی فزاینده از سوی رهبری ساختار آموزشی، سلامت و سیاسی کلیسا قرار داشت.

پیامی که در سال ۱۸۵۶ رسیده بود - یعنی نور افزوده «هفت زمان» - و نیز پیام به لاودیکیه، رد شده بودند، و خداوند قصد داشت همان پیام را در کنفرانس عمومی در مینیاپولیس در سال ۱۸۸۸، از طریق پیامی که مشایخ جونز و واگنر ارائه کردند، تکرار کند. پیام آنان پیام تازه‌ای نبود، و هنگامی که کسانی که در برابر پیام آنان مقاومت می‌کردند توسط خواهر وایت مورد خطاب قرار گرفتند، او روشن ساخت که سرکشان بر این باور بودند که مقاومتشان در برابر پیام جونز و واگنر ادای مسئولیت ایشان در دفاع از ارکان قدیمی است، که همان بنیادهای قدیمی نیز هستند. سرکشی آنان آشکار کرد که تا سال ۱۸۸۸ دیگر نمی‌فهمیدند بنیادها چه هستند؛ یعنی این که حقایق بنیادی نمایانگر پارسایی مسیح‌اند. در زمینه ارکان و قواعد ویلیام میلر او اظهار داشت:

ما باید خود بدانیم که مسیحیت را چه چیزی تشکیل می‌دهد، حقیقت چیست، ایمانی که پذیرفته‌ایم چیست، و قواعد کتاب مقدس کدام‌اند—قوانینی که از عالی‌ترین مرجع به ما داده شده‌اند. بسیاری کسانی که بی‌آنکه دلیلی داشته باشند تا ایمان‌شان را بر آن استوار کنند، و بی‌آنکه نسبت به حقیقت امر شواهد کافی داشته باشند، ایمان می‌آورند. اگر اندیشه‌ای عرضه شود که با عقاید از پیش شکل‌گرفته خودشان هماهنگ باشد، بی‌درنگ آن را می‌پذیرند. از علت به معلول استدلال نمی‌کنند، ایمان‌شان بنیاد اصیلی ندارد، و در زمان آزمون درخواهند یافت که بر ماسه بنا کرده‌اند.

کسی که به دانسته‌های ناقص و کنونی خود از کتاب مقدس قانع و آسوده می‌نشیند و می‌پندارد این برای نجات او کافی است، در فریبی مرگ‌بار آرمیده است. بسیاری هستند که به استدلال‌های کتاب مقدسی به‌تمامی مجهز نیستند تا بتوانند خطا را بازشناسند و همه سنت و خرافه‌ای را که به‌جای حقیقت جا زده شده است محکوم کنند. شیطان اندیشه‌های خود را در پرستش خدا داخل کرده است تا سادگی بشارت مسیح را فاسد سازد. گروه بزرگی که مدعی‌اند به حقیقت حاضر ایمان دارند، نمی‌دانند ایمان راستینی که روزگاری به مقدسان سپرده شد چیست—«مسیح در

شما، امید جلال». می‌پندارند از نشانه‌های قدیم دفاع می‌کنند، اما ولرم و بی‌تفاوت‌اند. نمی‌دانند که چگونه محبت و ایمان حقیقی را در تجربه خود بتند و از فضیلت واقعی آن برخوردار شوند. آنان پژوهشگران دقیق کتاب مقدس نیستند، بلکه سست و بی‌اعتنا هستند. وقتی بر سر آیات کتاب مقدس اختلاف نظر پدید می‌آید، آنان می‌دانند که هدفمند مطالعه نکرده‌اند و در این‌که به چه باور دارند به تصمیم نرسیده‌اند، از حقیقت منحرف می‌شوند. باید به همه ضرورت جست‌وجوی کوشایانه در حقیقت الهی را بنمایانیم تا بدانند که واقعاً می‌دانند حقیقت چیست. برخی مدعی دانش بسیارند و از وضعیت خود خرسند، در حالی که نه غیرتی برای کار دارند و نه محبتی سوزان برای خدا و برای جان‌هایی که مسیح برایشان مرد، بیش از زمانی که گویی هرگز خدا را نشناخته‌اند. کتاب مقدس را نمی‌خوانند تا لب و فربهی آن را نصیب جان خود کنند. احساس نمی‌کنند که این صدای خداست که با ایشان سخن می‌گوید. اما اگر می‌خواهیم راه نجات را بفهمیم، اگر می‌خواهیم پرتوهای خورشید عدالت را ببینیم، باید کتاب مقدس را با هدف مطالعه کنیم، زیرا وعده‌ها و نبوت‌های کتاب مقدس پرتوهای روشن جلال را بر طرح الهی رستگاری می‌افشانند؛ حقایق عظیمی که به روشنی فهم نشده‌اند. مواد ۱۸۸۸، ۴۰۳.

این عبارت از شهادت او مربوط به دوره ۱۸۸۸ گرفته شده است، و او تصریح می‌کند که سرکشان، هرچند خود نمی‌دانند، دارند پی خود را بر روی شن می‌نهند. او می‌گوید: «بسیاری از کسانی که ادعا می‌کنند به حقیقت حاضر ایمان دارند، نمی‌دانند ایمان یک‌بار برای همیشه به مقدسان سپرده شده چیست—مسیح در شما، امید جلال. آنان می‌پندارند که از نشانه‌های کهن دفاع می‌کنند، اما ولرم و بی‌تفاوت‌اند.» او آنان را همچنان در وضعیت لاودیکه‌ای می‌داند، زیرا «ولرم» هستند. او «ایمان یک‌بار برای همیشه به مقدسان سپرده شده—مسیح در شما، امید جلال» را معرفی می‌کند. مسیح صخره اعصار است، و چون صخره اعصار، او نمایانگر جواهرات رویای می‌لر است.

«هشدار آمده است: نباید اجازه دهیم چیزی وارد شود که بنیاد ایمانی را که از زمانی که پیام در سال‌های ۱۸۴۲، ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ آمد، بنای خود را بر آن استوار ساخته‌ایم، متزلزل کند. من در این پیام بودم و از آن زمان تاکنون در برابر جهان ایستاده‌ام، وفادار به نوری که خدا به ما بخشیده است. ما قصد نداریم پاهای خود را از آن سکویی که در همان روزهایی که روزبه‌روز با دعایی جدی خداوند را می‌طلبیدیم و در پی نور بودیم، بر آن نهادیم، برداریم. آیا می‌پندارید که می‌توانم از نوری که خدا به من داده دست بکشم؟ این نور باید چون صخره اعصار باشد. از همان زمانی که عطا شد، مرا هدایت کرده است.» ریویو اند هرالد، ۱۴ آوریل ۱۹۰۳.

او یک واقعیت مهم درباره شورشیان—که همان مردان کهن حزقیال بودند—را بیان می‌کند، هنگامی که می‌گوید: «آنها از علت به معلول استدلال نمی‌کنند.» شریران یا نمی‌توانند یا نمی‌خواهند از علت به معلول استدلال کنند. پیامد اجلاس کنفرانس عمومی ۱۸۸۸ چنان شورشی بود که خواهر واپت تصمیم گرفت برود، اما راهنمای فرشته‌اش به او فرمان داد که باید بماند و تاریخ موازی شورش قورح، داتان و ابیرام را ثبت کند. شورش مردان کهن معلول بود، و علت، رد پیام لائودیکه‌ای بود که با نور افزوده «هفت زمان» در ۱۸۵۶ فرارسید، و سپس در ۱۸۶۳ به شورش علیه بنیادها اوج گرفت؛ و در پی آن نخست حمله به کتاب مقدس و سپس به روح نبوت صورت گرفت، همراه با معرفی روح‌گرایی کلاگ.

البته مورخان مردمان باستان در طول تاریخ، حقایق مرتبط با آن شورش را با مهملات، سنت‌ها، رسوم و انبوهی از افسانه‌ها پوشانده‌اند، زیرا کسانی که در آن نوع شورش مشارکت می‌کنند همواره می‌کوشند شواهد را پنهان کنند.

وای بر آنان که سخت می‌کوشند تا تدبیر خود را از خداوند پنهان کنند و اعمالشان را در تاریکی انجام می‌دهند، و می‌گویند: چه کسی ما را می‌بیند؟ و چه کسی ما را می‌شناسد؟ اشعیا ۲۵:۱۹

مردانی که اشعیا در آن آیه خطابشان می‌کند، همان کسانی‌اند که او از آنان با عنوان «مردان استهزاگری که بر این قوم در اورشلیم حکومت می‌کنند» یاد می‌کند و همان مشایخی هستند که در باب هشتم حزقیال می‌بایست نگهبانان قوم می‌بودند. در شهادت حزقیال، در دومین رجاست که نشانگر نسل دوم ادونتیسیم است، آنان به پرسش‌هایی که مردان استهزاگر اشعیا می‌پرسند، چنین پاسخ می‌دهند: «زیرا می‌گویند: خداوند ما را نمی‌بیند؛ خداوند زمین را ترک کرده است» (حزقیال ۸:۱۲).

«وای» بر آن تجدیدنظرطلبان تاریخ که می‌کوشند حقیقت شورشی را که به سال ۱۸۸۸ انجامید و در همان سال رخ داد، کتمان کنند.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

باید در خصوص جلسات مینیاپولیس با شما سخن بگویم. در مقطعی تصمیم گرفتم جلسه را ترک کنم، زیرا روح مخالفت شدیدی را که حاکم بود دیدم و احساس کردم. حتی لحظه‌ای نمی‌توانستم آن روحی را که با نیرویی مسلط بر برادر موریسون و برادر نیکولا عمل می‌کرد تأیید کنم. لحظه‌ای تردید ندارم در این که شما زیر نفوذ چه روحی بودید؛ بی‌گمان آن روح خدا نبود، و برای اینکه مبادا در این فریب ادامه دهید، اکنون برایتان می‌نویسم.

"شب پس از آن که تصمیم گرفته بودم دیگر در مینیاپولیس نمانم، در خوابی یا رویایی شبانه—نمی‌توانم با قطعیت بگویم کدام یک—شخصی بلندقد با هیبتی مقتدر پیغامی برایم آورد و بر من آشکار ساخت که اراده خدا این است که در جایگاه وظیفه‌ام بایستم، و این که خود خدا یاورم خواهد بود و مرا حمایت خواهد کرد تا کلماتی را که به من می‌بخشد بر زبان آورم. او گفت: «برای این کار خداوند تو را برانگیخته است. بازوان جاودانه او زیر توست. از این جلسه تصمیم‌هایی برای زندگی یا برای مرگ گرفته خواهد شد؛ نه این که لازم باشد کسی هلاک شود، بلکه تکبر روحانی و خوداعتمادی در را خواهد بست تا عیسی و قدرت روح‌القدس او پذیرفته نشوند. به آنان فرصتی دیگر داده خواهد شد تا از فریب بیرون آیند و توبه کنند، گناهان خود را اعتراف نمایند و نزد مسیح بیایند و تبدیل شوند تا او ایشان را شفا دهد.»

گفت: «از من پیروی کن.» من از راهنمای خود پیروی کردم و او مرا به خانه‌های گوناگونی برد که برادران در آنها سکونت داشتند، و گفت: «سخنانی را که اینجا گفته می‌شود بشنو، زیرا آنها در کتاب سوابق نوشته شده‌اند، و این سخنان بر همه کسانی که در این کار نقشی ایفا می‌کنند - کاری که نه مطابق روح حکمت از بالا، بلکه مطابق روحی است که از بالا فرود نمی‌آید، بلکه از پایین است - نیرویی محکوم‌کننده خواهند داشت.»

من سخنانی را شنیدم که باید هر یک از گویندگانشان را شرمنده می‌کرد. طعنه‌ها و کنایه‌های نیش‌دار از یکی به دیگری رد و بدل می‌شد و برادرانشان ای. تی. جونز، ای. جی. واگنر، و ویلی سی. وایت، و همچنین خود مرا به ریشخند می‌گرفت. جایگاه و کار من بی‌پروا مورد اظهارنظر کسانی قرار گرفت که می‌بایست به کار فروتنی جان‌هایشان در برابر خدا و سامان دادن دل‌های خود مشغول می‌بودند. به ظاهر دل‌بستگی‌ای بود به در خود پروردن رنجش‌های خیالی و بیان‌ها و تصورات خیالی درباره برادرانشان و کار آنان—که هیچ پایه‌ای در حقیقت نداشت—و به شک کردن و گفتن و نوشتن سخنان تلخ، به‌عنوان حاصل شکاکیت و چون‌وچرا و بی‌ایمانی.

راهنمایم گفت: «این در کتاب‌ها به‌عنوان مخالفت با عیسی مسیح ثبت شده است. این روح با روح مسیح، روح حقیقت، سازگار نیست. آنان از روح سرکش‌ی مست‌اند و به اندازه یک مست هم نمی‌دانند کدام روح بر سخنان یا اعمالشان حاکم است. این گناه به‌طور خاص اهانتی به خداست. این روح نه پیش از آن روحی که یهودیان را برانگیخت تا برای تردید، انتقاد و جاسوسی از مسیح، نجات‌دهنده جهان، تبانی کنند، شباهتی به روح حقیقت و عدالت دارد.»

راهنمایم به من گفت که برای آن سخنان عاری از مسیح، آن حرف‌های اوباشانه که روح برانگیزاننده آن کلمات را آشکار می‌کرد، شاهدهی بوده است. وقتی به اتاق‌هایشان وارد شدند، فرشتگان شریب همراهشان آمدند، زیرا در را بر روح مسیح بستند و به صدای او گوش نسپردند. هیچ فروتنی جان در برابر خدا نبود. صدای دعا به ندرت شنیده می‌شد، اما انتقاد، اظهارات اغراق‌آمیز، فرضیه‌ها و حدس‌وگمان‌ها، حسد و رشک، سوءگمانی شریبانه و اتهام‌های دروغین رواج داشت. اگر چشمانشان گشوده می‌شد، چیزی را می‌دیدند که آنان را به هراس می‌انداخت: وجد و شادمانی فرشتگان شریب. و نیز مراقبی را می‌دیدند که هر کلمه را شنیده و این سخنان را در کتاب‌های آسمان به ثبت رسانده بود.

سپس به من اطلاع داده شد که در این زمان، اتخاذ هرگونه تصمیم درباره مواضع در مسائل عقیدتی، درباره اینکه حقیقت چیست، یا انتظار داشتن هرگونه روحیه تحقیق منصفانه، بیهوده خواهد بود؛ زیرا پیمانی شکل گرفته بود تا هیچ تغییری در اندیشه‌ها درباره هیچ نکته یا موضعی که پذیرفته بودند اجازه داده نشود، همان‌گونه که نزد یهودیان نیز چنین بود. راهنمایم سخنان بسیاری به من گفت که اجازه نوشتنشان را ندارم. دریافتم که در بستر نشست‌ام با روحیه‌ای از اندوه و پریشانی، و نیز با روحیه‌ای از عزم راسخ که در سنگر وظیفه‌ام تا پایان جلسه بایستم و سپس در انتظار رهنمودهای روح خدا بمانم تا به من بگوید چگونه حرکت کنم و چه راهی را در پیش گیرم. مواد ۱۸۸۸، ۲۷۷، ۲۷۸.